



## بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و فرهنگیان کشور، به مناسبت روز کارگر و روز معلم - 15 اردیبهشت / 1372

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً به همه‌ی برادران و خواهران عزیز کارگران عزیز و معلمین عالی‌قدر دانش‌آموزان و نوباوگان گرامی، خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم در هر جا که هستید و در هر سنگری که مشغول خدمتید، همه مشمول لطف و تفضل الهی باشید.

این روزها، هم به مناسبت شهادت استاد شهید مرحوم آیه‌الله مطهری و هم به مناسبت روز معلم و روز کارگر، فرصتی است که اهل نظر و صاحبان فکر، درباره‌ی این دو، سه موضوع اساسی و حیاتی جامعه، مطالبی را برای ملت ما بگویند و در هر زمینه حقایقی روشن شود و سطح معرفت ملت ما در این زمینه‌ها، که بحمدالله بالاست، باز هم بالاتر برود.

یک جمله در باب شهید مطهری باید عرض کنم. اگرچه سیزده، چهارده سال است که در جلالت این مرد، مکرر در مکرر حرف زده‌ایم و حرف شنیده‌ایم، اما این، یک کتاب ناتمام است. فضیلت مردی مثل شهید مطهری، واقعاً در طول سالها هم قابل بیان کردن به شکلی که حقیقتش ادا شود، نیست. لذا، باز هم ملت ما باید از مطهری عزیز این شهید بزرگوار بشنود. آن جمله این است که شهید مطهری یک مبارز در راه خدا؛ یعنی یک مجاهد فی سبیل الله بود. منتها جهاد، انواعی دارد. یکی از سخت‌ترین جهادها این است که در مقابله با هجوم افکار و فرهنگهای غلط و انحرافی و درک غلط جمعی از مردم، انسانی که حق را می‌شناسد، بایستد و بخواهد از حق دفاع کند و با بیان، با فکر، با منطق و با سلاح زبان و قلم، ذهنها را به سمت آنچه درست است هدایت کند. این، از آن جهادهای بسیار دشوار است و شهید مطهری، این جهاد سخت را سالهای متمادی انجام داد. او انسان بصیر و نافذالبصیره‌ای بود؛ آدم معمولی نبود؛ بینش تیزی داشت؛ به سطح جامعه نگاه می‌کرد و اشتباهاتی را که در فهم عمومی ملت ما وجود داشت و متأثر از تلقین دشمنان بود، می‌فهمید که چیست و شروع می‌کرد با آنها مبارزه کردن. همین مبارزه، که مبارزه‌ی در راه خدا بود، کمک بسیار زیادی به پیروزی این انقلاب کرد؛ چون تا مردم فکرشان درست نباشد، کار درست از آنها سر نمی‌زند. فکر که درست شد، انسان درست عمل می‌کند. اعتقاد به یک‌راه درست که پیدا کرد، در آن راه به حرکت درمی‌آید و آن راه را می‌پیماید. شهید مطهری به شناخت مردم کمک می‌کرد که راه را بشناسند. پس، به پیروزی این انقلاب و به هدایت این حرکت عمومی کمک کرد.

کاش کسانی که در آن روزهای سخت در میدان مبارزه بودند، بنشینند و با قلم تحلیلی، آنچه که گذشته است آن غصه‌ها، آن رنجها و آن خون دلها را بیان کنند، تا این جوانان ما، این عزیزان ما و این نوباوگان ما، پمتوجه شوند که ما از چه معابری عبور کردیم.

گاهی اتوبوس از راههای سختی عبور می‌کند و مسافری که در خواب است، متوجه نمی‌شود به راننده‌ی بیچاره، به شاگرد راننده و به چند نفری که بیدار بوده‌اند چه گذشته تا از گردنه‌های خطرناک عبور کرده‌اند. اینها را بنویسند تا



مردم بدانند که مطهّری‌ها در آن دوران چه کردند.

نکنته‌ی دیگر این‌که همان مبارزه موجب شد که مطهّری به شرف شهادت نائل شود؛ یعنی آن دشمنی که مطهّری را بر زمین انداخت و خون او را جاری کرد، دشمنی بود که از ارشادها و آگاهی‌هایی که او به مردم می‌داد، صدمه می‌دید. چون شهید مطهّری در مقابل التقاط ایستاد، در مقابل نفاق ایستاد، در مقابل تهاجم فرهنگ غرب و شرق ایستاد و اسلام ناب و اسلام فقهاتی را ترویج کرد، لذا کسانی که با این چیزها مخالف بودند، او را بر زمین انداختند. اگر دستشان می‌رسید، هر کسی را هم که شبیه مطهّری و کوچکتر از مطهّری و در راه مطهّری بود، بر زمین می‌انداختند؛ اما خدای متعال به آنها این فرصت را نداد و ان‌شاءالله، هرگز هم نخواهد داد.

پس، تجلیل از مطهّری به خاطر اینهاست. من گاهی می‌بینم بعضی از افراد درباره‌ی شهید مطهّری مطلبی می‌نویسند، یا حرفی می‌زنند که ناشی از نشناختن مطهّری است. مطالب غلط و حرفهای عجیب و غریبی درباره‌ی او می‌نویسند و بیان می‌کنند که روح او هم از آن مطالب و حرفها خبردار نبود. متأسفانه، این از واقعیّات است؛ یعنی همان کسانی که يك عمر، در دوران اوج تفکرات شهید مطهّری با او مبارزه کردند، امروز چون نام شهید مطهّری نام درخشانی است، این‌جا و آن‌جا به نام او تمسک می‌کنند و زیر لوای این نام، باز همان حرفهای خودشان را می‌زنند.

اما در مورد آن دو موضوع دیگر؛ یعنی موضوع معلّمی و تعلیم و تربیت. این مطلب را شاید هشت یا ده سال قبل از این به گمانم در نماز جمعه و عرض کردیم که «مردم توجّه کنند چگونه باید تلاش جامعه را جهت داد. این یعنی استقلال که برای يك ملت مهم است».

ملت مستقل، یعنی ملتی که اربابهای امریکایی یا انگلیسی یا روسی و امثال اینها نمی‌توانند در سرنوشت او دخالت کنند و هر چه را به نفع خودشان است انجام دهند و آنچه را که به نفع این ملت است دور بیندازند. کشورهایی که مستقل نیستند، این‌گونه‌اند. امروز به بعضی از کشورهایی که اسم نمی‌آوریم، نگاه کنید؛ خودتان متوجّه می‌شوید کجاها را می‌گوییم. این کشورها رؤسای دارند که گوش به فرمان امریکا هستند. وقتی ملت و کشوری، رؤسایش گوش به فرمان امریکا هستند، در این مملکت چه کار می‌کنند؟ معلوم است؛ کارهایی که به نفع امریکاست، در آن کشور تصمیم‌گیری و اجرا می‌شود. از خرید، از فروش، از تبلیغات، از بالا آوردن، از کنار زدن، از عزل و نصب و خلاصه هر کاری که به نفع آن ارباب است، در آن کشور انجام می‌گیرد. هر کاری هم به نفع مردم است، انجام نمی‌گیرد. استقلال نداشتن يك ملت، چنین مصیبتی است؛ که در رژیم گذشته هم این‌طور بود. مهمترین مشکل این کشور در گذشته، این بود که آن رژیم رژیم منحوس پهلوی وابسته به امریکا و قبل از آن، وابسته به انگلیس بود! آنها می‌گفتند چه کسی بیاید بالا و نخست‌وزیر، یا مسؤؤل، یا وزیر یا مدیر شرکت نفت شود و یا فلان شغل را داشته باشد. امریکاییها که می‌گفتند، آن کس را مقام و مسؤولیت بالا می‌دادند. هرکس را هم که دشمنان خارجی این ملت می‌خواستند از صحنه کنار برود، اینها رژیم پهلوی همه‌ی قدرتش را به کار می‌انداختند که او را کنار بزنند. در این مملکت، اگر کاری به نفع امریکاییها بود، به وسیله‌ی آن دستگاه انجام می‌گرفت. اگر کاری به ضرر آنها و به نفع مردم بود، انجام نمی‌گرفت؛ بلکه با آن کار، مقابله هم می‌شد. استقلال نداشتن يك کشور، این‌گونه است.

ملت ما مبارزه کرد و استقلال را به دست آورد. این استقلال چیست؟ این، مسأله‌ی مهمی است. سه نوع استقلال



داریم و این سه نوع، پشت سر همند. یکی مشکل است؛ دومی از اولی مشکلتر است؛ سومی از همه مشکلتر است! آن که مشکل است و ملت ما آن مشکل را حل کرد و نتیجه‌اش را به دست آورد، «استقلال سیاسی» است؛ که به دست آوردیم و خیلی هم مشکل بود.

«استقلال سیاسی» یعنی چه؟ یعنی این که امروز در این کشور، کسانی که مسؤولند چه دولت، چه مجلس و چه قوه‌ی قضائیه همه خدمتگزاران شما مردمند. اینها زیر بار هیچ کس، جز تکلیف الهی شان نیستند. استقلال، یعنی این. اگر همه‌ی دنیا هم جمع شوند امریکا، انگلیس، اروپا؛ حتی آن روزی که در دنیا دو قدرت شرق و غرب بود و دست در دست هم بگذارند و بخواهند این ملت و این کشور را یک قدم به سمتی که به ضرر مردم و به نفع آنهاست بکشانند، مسؤولین و رؤسا و خدمتگزاران این کشور، اجازه نخواهند داد. این، استقلال سیاسی است. استقلال سیاسی، یعنی این که امروز کسانی بر این مملکت حکومت می‌کنند که مردم می‌خواهند. چند صباح دیگر، انتخابات ریاست جمهوری است. مردم می‌گردند و آن چهره‌ای را که به او علاقه و اعتماد دارند و او را برای کارهای مملکت قدرتمند و توانا می‌دانند، انتخاب می‌کنند. البته یاوه‌گو، یاوه‌ی خودش را می‌گوید. یاوه‌گو، به خدا هم یاوه می‌گوید:

هر درونی کو خیال اندیش شد

چون دلیل آری، خیالش بیش شد

آنهایی که باطنشان مریض است، هر چه در این کشور نگاه کنند، چشمشان نمی‌بیند. آحاد مردم را می‌بینند؛ شور و شوق مردم را می‌بینند؛ علاقه‌ی مردم به مسؤولین را می‌بینند؛ صفا و خلوص مسؤولین کشور را می‌بینند؛ می‌بینند که مردم، مسؤولین کشور را انتخاب می‌کنند؛ اما باز به یاوه‌گویی می‌پردازند؛ حرف می‌زنند؛ متهم می‌کنند؛ انتخابات و مردم را متهم می‌کنند؛ مسؤولین را متهم می‌کنند.

البته اینها، محلّ اعتنا نیستند. به اینها اعتنایی نباید کرد. واقع قضیه این است که مردم همه چیز را می‌بینند. بحمدالله، این ملت توانست با قدرت خود، استقلال سیاسی را به دست آورد. امروز کشور ما، از لحاظ سیاسی، یک کشور مستقل است؛ کشوری است که روی پای خودش ایستاده است. این، چیزی نیست که من بگویم. در مسافرت‌های خارجی، بنده با رؤسای بسیاری از کشورها صحبت کرده‌ام. رؤسای دهها کشور دنیا، در طول سالهای ریاست جمهوری و بعد از آن، با من صحبت کرده‌اند و همه، این را قبول دارند؛ همه این را می‌گویند و همه این را می‌فهمند.

یک روز شرق و غرب دستشان را در دست هم گذاشتند، برای این که بتوانند این کشور را به سمتی بکشانند. وقتی ما از حقی دفاع می‌کردیم، همه، دستشان را در دست هم می‌گذاشتند تا نگذارند ما از آن حق دفاع کنیم؛ ولی نتوانستند. امروز هم، همه دست در دست هم گذاشته‌اند که حق فلسطینیها را از بین ببرند و نابودکنند. ما هم ایستاده‌ایم و می‌گوییم: «ما مخالفیم.» فریادشان بلند شده است که «چرا ایران مخالفت می‌کند؟!» این حرف را در مجالس خصوصی می‌گویند، در مجالس عمومی می‌گویند، در تبلیغاتشان می‌گویند و تهدید هم می‌کنند. بکنند! ما آنچه را که فهمیده‌ایم، آنچه را که تکلیفمان است، آنچه را که می‌دانیم خدای متعال آن را می‌خواهد؛ آن را می‌گوییم، آن را انتخاب می‌کنیم و آن راه را می‌رویم. کسی نمی‌تواند روی ملت و دولت و نظام جمهوری اسلامی ایران و خدمتگزاران شما مردم، تأثیری بگذارد. این، استقلال سیاسی است و ما، این را به دست آورده‌ایم.



از این مشکلتر، «استقلال اقتصادی» است. استقلال اقتصادی، یعنی ملت و کشور، در تلاش اقتصادی خود روی پای خود بایستد و به کسی احتیاج نداشته باشد. معنایش این نیست که ملتی که استقلال اقتصادی دارد، با هیچ کس در دنیا داد و ستد نمی کند؛ نه داد و ستد، دلیل ضعف نیست. چیزی را خریدن، چیزی را فروختن، معامله کردن، گفتگوی تجاری کردن، اینها دلیل ضعف نیست. اما باید طوری باشد که یک ملت، اولاً نیازهای اصلی خودش را بتواند خودش فراهم کند. ثانیاً، در معادلات اقتصادی دنیا و مبادلات جهانی، وزنه ای باشد. نتواند او را به آسانی کنار بگذارند؛ نتواند او را به آسانی محاصره کنند؛ نتواند او را به آسانی فرو دهند و هر چه می خواهند به او املا کنند. امروز کشورهایی که از لحاظ اقتصادی پیشرفته هستند و قدرتی دارند و متأسفانه استعمار و استکبار دنیا را هم در اختیار دارند و دنبال می کنند اگر بخواهند با کشوری کالایی را مبادله کنند و داد و ستد و همکاری داشته باشند، مواردی را به آن کشور تحمیل می کنند. اقتصاد مستقل یک کشور، یعنی آن چیزی که کشور لازم دارد، در داخل کشور قابل تأمین باشد؛ کارخانه های کشور، همه کار کنند و کارگران کشور، کار را وظیفه ی انسانی و دینی و وجدانی خودشان بدانند. کارگر هم فقط کسی نیست که در کارخانه است. هر کس که یک کار مفید در این مملکت انجام می دهد، یک کارگر است. یک نویسنده، یک هنرمند، یک معلم، یک مبتکر و یک محقق، اینها هم کارگرند.

کارگری افتخار است. افتخار است که کسی کارگر باشد؛ چه رسد به آن بازوها و پنجه های توانا و قدرتمندی که این چرخهای کارخانه ها را به کار می اندازند؛ که اگر آن بازوها نباشند، آن چرخها به کار نخواهد افتاد و ملتی که به چنین وضعی دچار شود، روزگارش سیاه خواهد بود.

حالا ما به استقلال اقتصادی رسیده ایم یا نه؟ من عرض می کنم این همان است که مشکلتر است. باید تلاش کنیم. البته می توانیم امروز ادعای استقلال اقتصادی کنیم؛ اما به شرطها و شروطها. این، چند شرط دارد: اولاً این که در کشور، هر کس، هر کاری را که به عهده دارد، خوب انجام دهد. فرمود: «رحم الله امرء عمل عملاً فاتقنه (42)»؛ خدا رحمت کند آن کسی را که کاری انجام دهد و آن را محکم و متقن انجام دهد؛ خوب انجام دهد. شما اگر یک پیچ را می گردانید و سفت می کنید، اگر یک چرخ را می چرخانید، اگر جایی یک بخیه می زنید، اگر ماشینی را گریسکاری می کنید، اگر کتابی را چاپ می کنید، اگر کتابی را می نویسید، اگر سر کلاس درس می دهید، اگر در بیمارستان به بیماران می رسید، اگر در شهرداری مشغول تمیز کردن معابر شهری مردم خودتان هستید، اگر گوینده اید، اگر نویسنده اید، اگر محققید، اگر روحانی هستید، اگر مشغول تحصیل و درس خواندن هستید، اگر در دانشگاه یا مدرسه هستید، اگر در کار هنر مشغولید، اگر فیلمسازید، اگر داستان نویس هستید، اگر روزنامه نگارید؛ هر چه هستید و هر که هستید و هر جا کار می کنید، باید سعی کنید کاری را که انجام می دهید، درست انجام دهید، کامل انجام دهید، محکم انجام دهید، و کم نگذارید. این، یکی از شرایطی است که اگر محقق شود، مابه استقلال اقتصادی می رسیم.

شرط دوم این است کسانی که پول و امکانات دارند، فقط به فکر خودشان نباشند؛ چون آن پول هم از همین کشور به دست آمده، آن پول هم در سایه ی همین ملت و از همین آب و خاک به دست آمده است. چه کسی می تواند بگوید «من پول دارم و در پولدار شدن خودم، مرهون خدمات و کمکهای دولت و ملت نیستم»؟ مگر چنین چیزی می شود؟ از آسمان که برای انسان پول نمی ریزند! پول در همین زندگی و تلاش روزمره به دست می آید. هزاران نفر کار می کنند؛ یک نفر تصادفاً پولدار می شود. کسانی که پول و امکان دارند، این پول را فقط برای استفاده ی خودشان مصرف نکنند. شما اگر می خواهید در جایی سرمایه گذاری کنی و به کاری بپرداز، فقط به فکر این نباش که این کار



چقدر به من سود می‌رساند؟ ما نمی‌گوییم هیچ ملاحظه‌ی شخص خودتان را نکنید. می‌گوییم ملاحظه‌ی کشورتان را هم نکنید. سرمایه‌گذاری مضر نکنید. سرمایه‌گذاری بی‌فایده نکنید. در کاری که تولید آن، مملکت را به پیش نمی‌برد سرمایه‌گذاری نکنید. کسانی که پول و امکانات دارند، وجدان دینی و احساس مسؤولیت داشته باشند.

شرط دیگر این است که در محیط کار و تلاش اقتصادی کشور، ابتکار وجود داشته باشد. من عرض می‌کنم چه خوب است کارخانه‌هایی که در کشور ما وجود دارد؛ چه آنهایی که در اختیار دولت است و چه آنهایی که در اختیار مردم است امروز تعداد زیادی از واحدهای تولیدی در اختیار مردم و مال خود مردم است یک مقدار از درآمدشان را برای تحقیق، برای پیشبرد کار و برای کیفیت بخشیدن به کالای تولیدیشان صرف کنند. چرا ما باید بنشینیم که دیگری در اروپا، یا در یک گوشه‌ی دیگر دنیا تحقیق بکند و ما از او یاد بگیریم؟! مگر ما کمتر از آنها هستیم؟! مگر ما کمتر می‌فهمیم؟! پس باید تحقیقات کنند، ابتکار کنند، تولید را جلو ببرند، صنعت را جلو ببرند، تولید را از لحاظ کیفیت و کمیت بالا ببرند. این هم یک شرط؛ ابتکار داشتن و نوآوری.

چیزی را به بازار خواست بشر در سطح جهان عرضه کنید که چشمها را به طرف شما بگرداند و به آن احساس احتیاج کنند. فقط ادعا نباشد. در این میدان باید واقعاً عمل باشد. این هم یک شرط است. بعد، دستگاههای علمی کشور به کمک اقتصاد کشور بیایند. متفکرین دانشگاهها بیایند و برای دولت کار کنند. دولت تکیه به متفکرین و علمایی کند که در دانشگاهها هستند و درس می‌خوانند. خیال هم نکنند که تحقیق و حرف فلان متفکر اروپایی که چیزی گفته، همیشه همین است. امروز چیزی می‌گویند و بیست سال دیگر، ده سال دیگر، پنج سال دیگر، یک نفر عالم دیگر می‌آید و آن حرف را باطل می‌کند و حرف دیگری می‌زند. چرا ما عادت کرده‌ایم هر چه غریبها گفتند، بی‌قید و شرط قبول کنیم و دست روی دست بگذاریم و از آنها گوش کنیم و بپذیریم؟! شما باید درستش را پیدا کنید. اقتصاددانان کشور ما باید آنچه را که با اوضاع سرزمین ما، با عقاید ما، با خصوصیات مملکت ما و متناسب با مسائل اقتصادی ماست، پیدا کنند. همین‌طور که این‌جا اظهار شد، امروز ما می‌بینیم بحمدالله طرحهای جدید اقتصادی از طرف دولت و مسؤولین کشور در جریان است. این طرحهای اقتصادی آن‌طور که مسؤولین آنها بیان می‌کنند ان شاءالله در آینده نتایج شیرین و خوبی خواهد داشت و امیدواریم که آن آینده، زودتر برسد. اما من این را می‌خواهم عرض کنم که قشرهای محروم و فقیر و کم‌درآمد، که گران شدن یک جنس فوراً در زندگی شخصی‌شان اثر می‌گذارد، باید تحت حمایت و پوشش قرار گیرند. این را عرض می‌کنیم تا مسؤولین مسائل اقتصادی و بخشهای مختلف اقتصادی و کسانی که کار و تولید در اختیارشان است، روی این قضایا درست فکر کنند و این قشرهای آسیب‌پذیر و به اصطلاح مستضعفین و محرومین و کم‌درآمدها، به نحوی کمک شوند، تا ان شاءالله این ملت بتواند اقتصاد را شکوفا کند. این می‌شود استقلال اقتصادی.

کارگران ما در حیات این انقلاب و این کشور مؤثر بودند. لابد می‌دانید در اول انقلاب، برای این که کارخانه‌های ما را به اعتصاب بکشاند چقدر سرمایه‌گذاری شد! ما در جریان بودیم. حالا نمی‌خواهم جزئیات آن مسائل را در این جلسه بگویم؛ اینها مسائل ریزی است که در جاهای دیگر و در فرصتهای مخصوص باید بیان شود. بنده پیش از پیروزی انقلاب و در بحبوحه‌ی مبارزات، دیدم که عده‌ای قصد داشتند در کارخانه‌ها را خشت بگذارند، تا وقتی جمهوری اسلامی تشکیل شد، این کارخانه‌ها مطلقاً جواب ندهد! این نیت را داشتند. اما چه کسی در مقابلشان مقاومت کرد؟ کارگران. من همان ایام به یک کارخانه رفتم شاید کارگران آن کارخانه در همین جمعیت حضور داشته باشند و یا وقتی این دیدار پخش می‌شود، بشنوند در آن کارخانه، کمونیستها و چپها و به اصطلاح و به قول





خودشان «طرفداران طبقه‌ی کارگر»، به سر من ریختند برای این که بنده را نابود کنند؛ چون فهمیدند من به آن جا رفته‌ام که جلو خرابکاریهای آنها را بگیرم. اما کارگران کارخانه، که چپها خیال می‌کردند آنها را در مشت دارند، از من دفاع کردند. بعد هم که فردای آن روز رفتیم، دیدیم همه‌ی آنها را از کارخانه بیرون کرده‌اند.

کارگران ما این‌گونه‌اند. دشمن، امروز هم تلاش می‌کند؛ این را بدانید. چون می‌دانند که جمهوری اسلامی در مقابل آمریکا و در مقابل دشمن، قرص و محکم ایستاده است؛ برای این که به زانویش در آورند، امروز هم تلاش می‌کنند تا شاید بتوانند برنامه‌های کشور را به کلی مختل کنند. اگر غرب و آمریکا و دشمنان ما و منافقین و دیگران و دیگران بتوانند کارخانه‌های ما را از کار بیندازند، ضربه‌ی حسابی زده‌اند و امروز تلاش می‌کنند که این ضربه را بزنند. امروز چه کسانی در مقابل اینها ایستاده‌اند؟ کارگران مسلمان ما؛ کارگران با وجدان ما. در گذشته هم از اول انقلاب تا امروز همین‌طور بوده است؛ امروز هم همین‌طور است و به فضل پروردگار، در آینده هم، همیشه کارگران ما به سینه‌ی نامحرمانی که بخواهند در محیط کار ما اخلال کنند، خواهند زد.

سومی که از همه سخت‌تر است، «استقلال فرهنگی» است. این، بسیار سخت است و بسیار خون دل دارد. مبارزه برای استقلال فرهنگی، از همه‌ی انواع استقلالها سخت‌تر است. من يك وقت گفتم دشمنان «شبیخون فرهنگی» می‌زنند. این ادعا راست است و خدا می‌داند که راست است. بعضی نمی‌فهمند؛ یعنی صحنه را نمی‌بینند. کسی که صحنه را می‌بیند، ملتفت است که دشمن چه کار می‌کند و می‌فهمد که شبیخون است، و چه شبیخونی هم هست!

من در يك جمله‌ی ساده و کوتاه عرض کنم که يك ملت، با نیروی ایمان و اعتقادش مبارزه می‌کند. اصلاً مبارزه و جنگیدن و مقاومت کردن، با ایمان است، نه با دست و چشم و بدن. دست و چشم و بدن ابزار است. يك آدم سالم و قوی، يك تیرانداز ماهر و آگاه به همه‌ی فنون جنگی را در نظر بگیرید که به جنگیدن ایمان ندارد. يك نفر ناوارد را هم در نظر بگیرید که بلد نیست چگونه تفنگ را به دستش بگیرد؛ اما معتقد است که باید با چنگ و دندان جنگید. این دو نفر، کدامشان بهتر می‌جنگند؟ آن که جنگیدن بلد است، اما معتقد نیست، نمی‌جنگد! درست است که بلد است، اما بلدی خودش را به کار نمی‌اندازد. یکی هم هست که جنگیدن بلد نیست، اما معتقد است که باید جنگید. لذا با چنگ و دندان می‌جنگد و جنگیدن را در اسرع وقت یاد می‌گیرد.

مگر بسیجیهای ما چه کار کردند؟ بسیجیهای ما مگر دوره‌های آن چنانی دیده بودند؟ دوره‌های بیست روزه، دوره‌های چهل و پنج روزه، دوره‌های دوماهه و سه‌ماهه دیدند؛ اما دیدید در میدان جنگ چه کردند. چرا؟ چون معتقد بودند که باید دفاع کرد و جنگید. ملت ما از وقتی انقلاب کرد تا امروز، معتقد بوده است که باید با دشمنان اسلام بجنگد؛ با متجاوزین، با زورگوها و با آنهایی که سرنوشت این مملکت را دهها سال در دست داشتند و خوردند و چاپیدند و از بین بردند، باید مبارزه کند؛ باید همه‌ی لنتها را کنار بگذارد و به میدان مبارزه بیاید. ملت ما این عقیده را داشت؛ به میدان آمد و انقلاب پیروز شد، جنگ پیروز شد و تا امروز، بحمدالله، پیش آمده‌ایم.

حال اگر دشمن با امواج خبری وارد کشور ما شود؛ با رادیوهایش وارد کشور ما شود و حرفهایش را وارد کشور ما کند و در ذهن ملت این‌طور وارد کند که «مبارزه خوب نیست؛ دفاع از اسلام فایده‌ای ندارد؛ ایستادگی در مقابل دشمن ثمری ندارد؛ هر چه زحمت بکشید و مبارزه کنید، ضرر کرده‌اید» آیا باز هم در مملکت ایران، مبارزه‌ای علیه دشمنان اسلام باقی خواهد بود؟! معلوم است که نه! خیلی از مسلمانان در دنیا هستند که با آمریکا و دشمنان اسلام



مبارزه نمی‌کنند. خیلی ملتها هستند که قرآن هم می‌خوانند، نماز هم می‌خوانند، عبادت هم می‌کنند، اما با دشمن اسلام مبارزه نمی‌کنند که هیچ، با آنها دوستی هم می‌کنند! اگر دشمن بتواند ملت ما را به ملتی که اعتقادی به مبارزه ندارد، امیدی به پیروزی ندارد، زهدی نسبت به جلوه‌های شهوانی و مادی ندارد، تبدیل کند، پیروز شده‌است. این جاست که مبارزه‌ی فرهنگی، مبارزه‌ای واجب‌تر از واجب می‌شود.

امروز این کار را می‌کنند. امروز در جبهه‌های مختلف، دشمن کار می‌کند. یک جبهه، جبهه‌ی جوانان ما در مدارس است. این جوانان عزیز ما دختران و پسران پاکیزه‌ی ما بچه‌های همین ملتند. دل پاکیزه، جسم پاکیزه و مغز پاکیزه‌ی آنها را با تحریکات شهوانی، با پخش کردن عکسهای مهیج شهوت، با فیلم و ویدئو و نوار و انواع و اقسام خبائثتها و رذالتها به جوش می‌آورند و آنها را به فساد می‌کشانند. ببینید این چه جنایت بزرگی است! این، یکی از کارهایی است که می‌کنند.

عده‌ای خیال کرده‌اند که وقتی ما به تهاجم فرهنگی غرب حمله می‌کنیم، فقط مسأله‌مان این است که یک نفر در خیابان حجابش را درست رعایت نکرده است. مردم بحمدالله حجابشان را رعایت می‌کنند؛ الا افرادی قلیل. مسأله‌ی اینها نیست. این، فرعی است. اصل قضیه آن است که داخل خانه‌هاست و از مجامع جوانان سرچشمه می‌گیرد و دشمنان آن جا کار می‌کنند. آن که آشکار نیست، آن که پنهان است، خطر آن جاست. جوانان ما شهوات را دور انداختند، راحتی و لذت را دور انداختند؛ رفتند در میدان مبارزه و توانستند دشمن را به زانو درآورند. حال دشمن از جوانان ما انتقامش را می‌گیرد. انتقامش چیست؟ انتقام دشمن این است که جوانان ما را به لذات و شهوات سرگرم کند. پول خرج می‌کنند، عکس مبتذل چاپ می‌کنند و مجانی بین جوانان منتشر می‌کنند. ویدئو درست می‌کنند و فیلمهای مهیج شهوت را مجانی به این و آن می‌دهند که نگاه کنند. البته، یک عده از این طریق، پول هم دست می‌آورند؛ اما آنهایی که سرمایه‌گذاری می‌کنند، برای پول، سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. می‌توانند آنها را در کشورهای دیگر، آزادانه پخش کنند و پول به دست آورند. این جا می‌خواهند نسل جوان را ضایع و نابود کنند.

این، هجوم یک مهاجم است. حال، بیننا و بینا و بینا الله، اگر دستگاه قضایی این کشور، کسی را که به چنین فسادی دامن می‌زند، دستگیر کرد، چه مجازاتی برای او مناسبتر از همه است؟ کسی که هزاران جوان این مملکت را جوانان پاک و پاکیزه‌ی ما را؛ بچه‌های معصوم ما را به وادی فساد و شهوترانی می‌کشاند، مجازاتش چیست؟ به نظر من، اینها باید به شدیدترین وجه مجازات شوند.

هدف تهاجم فرهنگی دشمن این است که ذهن مردم را عوض کند؛ از راه اسلام منصرف نماید و از مبارزه ناامید سازد. آن آقایی که خودش به حسب آنچه که ما می‌بینیم خسر دنیا و الاخره است، بر می‌دارد می‌نویسد که «ملت ایران خسر دنیا و الاخره شده‌اند!» می‌نویسند، و چاپ هم می‌کنند که «مسلمانهای عالم و از جمله ملت ایران، خسر دنیا و الاخره شدند.» چرا؟ چون با امریکا جنگیدند؛ مقصودش این است! این، خسر دنیا و الاخره بودن است؟! ملت ایران که توانست خود را از ذلت و وابستگی نجات دهد؛ توانست خود را از ذلت و ننگ ارتباط و اتصال با رژیم منحوس دست‌نشانده‌ی فاسد پهلوی و ارتباط با امریکا نجات دهد و این طور شجاعت و شهامت و سربلندی در دنیا از خود به نمایش بگذارد و در جاده‌ی آزادگی گام نهد، خسر دنیا و الاخره است؟! این جوانان ما، این خانواده‌های مؤمن ما، این زن و مرد دلباخته‌ی دین و عاشق راه خدا، خسر دنیا و الاخره‌اند؟! خودشان خسر دنیا و الاخره‌اند! کسی که این را می‌گوید، حقیقتاً خسر دنیا و الاخره است. نه دنیا دارند، نه آخرت. دنیاشان، دنیای نکبت



؛ آخرتشان هم بلاشک، قهر و عذاب الهی است. نسبت به مردم این حرفها را می‌زنند و پخش هم می‌کنند. برای چه پخش می‌کنند؟ برای این که مردم را متزلزل کنند؛ برای این که ایمان مردم را عوض کنند. این، کار کیست؟ کار همان دشمنی که استقلال اقتصادی به ضرر اوست، استقلال سیاسی به ضرر اوست؛ استقلال فرهنگی به ضرر اوست.

اینها عوامل دشمنند. این، تهاجم فرهنگی است. این، مبارزه با ملت ایران است، که دشمنان انجام می‌دهند. مخصوص ما هم نیست؛ اینها با اسلام بدند و با اسلام دشمنی می‌کنند.

حال وظیفه‌ی ما چیست؟ من می‌گویم وظیفه‌ی معلم و فرهنگی و دانش‌آموز که اینها در مرکز دایره قرار دارند و همچنین همه‌ی کسانی که با امور فرهنگی کشور سر و کار دارند، یک جهاد و مبارزه‌ی طولانی است.

این روزها روز بزرگداشت معلم است و هیچ بزرگداشتی از این بالاتر نیست که امروز سنگینترین بخش کار، که از غیر شما بر نمی‌آید، بر دوش شماست. کارهای آسان را دیگران کردند. امروز روزی است که معلمان کشور باید آن کار مشکل را انجام دهند. آن کار مشکل چیست؟ ساختن انسانهای مسلمان، مؤمن، متدین و سالم از لحاظ روحی و اعتقادی. ساختن جوانی که بتواند با دستهای نیرومند خود، چرخ مملکت را بگرداند و این، بزرگترین کار است.

امیدوارم خدای متعال به همه‌ی شما معلمین، کارگران، دانش‌آموزان، دانشجویان و به همه‌ی کسانی که دست‌اندرکار امور فرهنگی یا اقتصادی کشورند و به مسؤولین این کشور، توفیق دهد و روح مطهر امام و قلب مقدس ولی‌عصر از شما راضی باشد، و دعای آن بزرگوار شامل حال همه‌ی شما گردد.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

42) بحارالانوار / ج 22 / ص 157